



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۶۳	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۰۸
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسألة یازدهم عروه: حکم زکات قرض					
عنوان ۵	بررسی جواز بدلیت مکلف در افعال و آثار مترتب بر آن					
عنوان ۶	شقوق بدلیت فاعل در فعل و آثار مترتب بر آن					
عنوان ۷	بررسی نقش قصد قربت در افعال بدلی					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

بحث ما پیرامون مسألة یازدهم از مسائل مطرح شده توسط مرحوم صاحب عروه در پی مباحث مربوط به شرایط وجوب زکات است. این مسألة به نیابت از «من تجب علیه الزکاة» در پرداخت زکات مربوط می شود. حال، چه این نیابت یا -اگر توکیل تعبیر کنیم بهتر است- از طرف مقرض انجام شود که به جای مستقرض زکاتش را بپردازد یا شخص ثالث، بحث هایی را مطرح کردیم. گفتیم که روایت منصور بن حازم دلالت بر جواز دارد؛ لکن بحث درباره مقتضای قاعده در مسألة شد. گفته شده است که مقتضای قاعده این است که چون زکات دین است و قاعده در دیون، جواز نیابت غیرمدین از سوی مدین است در پرداخت و در ادای دین؛ کسی که مدیون است می تواند یک شخص ثالثی دینش را بپردازد و اگر پرداخت، دیگر ذمه اش فارغ شده است. گفتیم چون در دین قاعده چنین است ما حکم را به زکات تعمیم می دهیم؛ چراکه زکات، هم نوعی دین است. بعد گفتیم اشکال گرفته شده که نه این زکات با دین، فرق هایی دارد که در مباحث قبلی بیان کردیم.

بررسی جواز بدلیت مکلف در افعال و آثار مترتب بر آن

اما در اینجا، به نظر می رسد که طرح مسألة نیازمند تغییر است. معتقدیم که به جای بحث از نیابت و توکیل، باید به بحث اساسی تری پرداخت و آن «کلیت جواز البدلیة عن المکلف فی أفعاله» است. اساساً، آیا بدلیت از سوی مکلف ممکن است یا خیر؟ به گونه ای که آثار همان فعل مکلف بر فعل بدل بار شود. اگر این مسألة را تنقیح کنیم، دیگر گاهی این بدلیت به نیابت اتفاق می افتد، گاهی به توکیل می شود، گاهی هم اصلاً به تبرّع؛ یعنی کسی تبرّعاً از طرف یک مدیون، از طرف یک صاحب مالی زکات را بپردازد. ابتدا باید اصل مسألة بدلیت را تنقیح کنیم.

شقوق بدلیت فاعل در فعل و آثار مترتب بر آن

به نظر می‌رسد که بدلیت از فاعل در فعل و ترتب آثار بر فعل بدل به جای فعل فاعل یا فعل الاصل، شقوقی دارد: اولاً، آثار مترتب بر فعل، گاهی آثار تکلیفیه است و گاهی آثار وضعیه. در آثار تکلیفیه که بر فعل بار می‌شود؛ یعنی همان استحقاق ثواب یا استحقاق عقاب، باید دید که متعلق تکلیف مولا چیست؟ البته مقتضای حق مولیت این است که اگر مولا تکلیفی متوجه عبد کرد، خود عبد باید تکلیف را بنا بر حق المولویة انجام بدهد. وقتی مولا از عبدش چیزی خواست که این کار را بکند، خود عبد ذمه‌اش به این امر مولوی و این تکلیف مولوی مشغول می‌شود و باید خودش آن را انجام دهد. ممکن است چنین چیزی گفته شود.

اما در اینجا باید تفصیلی ارائه داد. اینکه متعلق تکلیف گاهی حیث مصدری است، گاهی حیث اسم مصدری؛ یعنی آنچه متعلق خواسته مولا است، آنچه مراد مولا است، گاهی حیث مصدری فعل است؛ یعنی حیث صدور الفعل من الفاعل لحاظ می‌شود. انتساب فعل به فاعل، متعلق غرض مولا است. غرض مولا این است که این مکلف فلان کار را بکند. متعلق غرض، صدور فعل از طرف فاعل است، یا بگویید انتساب الفعل به فاعل، این متعلق غرض مولا است در امر تکلیفی. اگر چنین بود این چنین فعلی بدلیت‌بردار نیست؛ چون اگر کسی دیگر این کار را انجام بدهد غرض مولی حاصل نمی‌شود؛ چون غرض مولی به انتساب این فعل به فاعل تعلق گرفته و اگر بدل بیاید این فعل را انجام بدهد این انتساب صورت نمی‌گیرد. حالا چه بدل، به نیابت انجام بدهد چه به توکیل چه به تبرّع.

اما اگر دانستیم، قرینه دلالت کرد، ظاهر امر دلالت کرد در اینکه آنچه متعلق غرض مولا است نتیجه الفعل است، غرض مولی است. مثلاً فرض کنید حالا در خود اداء الدین یا حتی در اداء الأمانة مثلاً: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...»^۱، یا در خود اداء الدین، «أداء الدین للدائن یا مستحق الدین»، از کلمه «اداء» آنچه استفاده می‌شود آن حیث اسم مصدری است، حیث نتیجه است. منظور از اداء این است که امانت به صاحب الأمانة برگردد. حالا اگر این امانت را شخص دیگری داد، فرض کنید کسی امانتی پیش زید گذاشت و اصلاً بدون اطلاع زید این امانت را به صاحب مال داد. اینجا تکلیف انجام گرفته است و دیگر کسی نمی‌تواند بگوید این کسی که امانت نزد او بوده است (ودعی) در این شرایط ذمه‌اش مشغول است، خیر، ذمه‌اش به چه چیزی مشغول باشد؟ به هیچی مشغول نیست؛ زیرا امانت به صاحبش بازگردانده شده است.

دین هم همین‌طور، همانند امانت است. دینی به گردن کسی است برای کسی دیگر. در دین هم مثل امانت آنچه متعلق غرض است در تکلیف به اداء دین چیست؟ اینکه دین صاحب مال، به او برگردد. حالا اگر این حقش به وسیله شخص ثالثی برگشت، حالا به نیابت یا به توکیل یا به تبرّع یا هر طریق دیگر. این‌گونه افعال تکلیفی، که اگر ما بدانیم آنچه متعلق تکلیف است خود نتیجه الفعل است یا بگویید حیث اسم مصدری است، نه حیث مصدری، ممکن است گفته شود در اینجا قاعده، جواز است. جواز نیابت است، جواز توکیل است، جواز تبرئه از غیر است. و اگر چنین انجام گرفت اثر مترتب می‌شود.

بررسی نقش قصد قربت در افعال بدلی

حالا اینجا این بحث پیش می آید که حالا قصد قربت چه می شود؟ در فعل مصدری که گفتیم باید از خود فاعل صادر بشود، آنجایی که متعلق غرض مولا، خود صدور الفعل من الفاعل است، خود حیث مصدری است، آنجا که بحثی نیست و خود فاعل باید قصد قربت کند اگر فعل قربی است. اگر گفتیم که نه، متعلق غرض مولا حیث اسم مصدری فعل است، این متعلق غرض مولی است. اینجا آیا قصد قربت را می تواند دیگری از طرف خود صاحب تکلیف یا مکلف انجام دهد؟ به نظر ما که می شود؛ منتها به این معنا که چون متعلق غرض، صدور الفعل من الفاعل نیست، متعلق غرض، نتیجه الفعل است و این نتیجه الفعل هم باید با قصد قربت انجام بگیرد، باید عبادت بشود، یا بگوئید به قصد امتثال. حالا اگر کسی آمد به قصد امتثال امر الهی این فعلی که مطلوب در آن نتیجه الفعل است و این فعل را با قصد قربت انجام داد، این فعلی که واقعاً اگر قصد قربت در آن شرط است، و این فعل را به قصد امتثال امر متعلق به این نتیجه الفعل انجام داد، اینجا مطلوب، حاصل شده است. یعنی مأموره حاصل شده. وقتی مأموره حاصل بشود، امر ساقط می شود. مأموره چه بوده؟ نتیجه الفعلی بوده که باید به قصد امتثال امر صورت می گرفته. امر هم به این نتیجه الفعل تعلق گرفته نه به صدور الفعل من الفاعل. پس اینجا فعل، یعنی مأموره، مطابق با امر است. مطابقت مأموره با امر موجب سقوط امر است. آن امری که متوجه مکلف شده، چه بوده؟ از مکلف چه خواسته شده؟ آنچه خواسته شده آیا به قصد امتثال بوده یا بدون قصد امتثال. اگر آنچه متعلق امر است حیث صدور الفعل من الفاعل است، که نیابت نمی پذیرد. اگر اسم مصدری باشد، به هر حال آنچه مولا امر کرده انجام گرفته است. وقتی مأتی به مطابقت داشت با مأموره، اینجا نتیجه چیست؟ نتیجه، سقوط امر است.

پرسشگر: ...

معظم له: این خلاف فرض است. ما می گوییم آنچه امر به آن تعلق گرفته است با قصد امثال انجام گیرد، یعنی به قصد امتثال همان امر. امر به نتیجه الفعل خورده است. شخص دیگری با قصد امتثال امری که به این نتیجه الفعل خورده، این فعل را انجام می دهد. این متعلق تکلیف، این فعلی که امر به آن تعلق گرفته، این مأموره، تمام اجزا و شرایطش انجام گرفته، کاملاً مأتی به با مأموره مطابق است. لذا تکلیف، ساقط است.

پرسشگر: ...

معظم له: شما اول فرض مسأله را تصور کنید که امر به چی خورده؟ دقت کنید که بحث ما هنوز به بحث زکات و تطبیق بر آن نرسیده است. در حقیقت ما داریم بر روی قاعده بحث می کنیم تا ببینیم در موضوع زکات چه اتفاقی می افتد. بحث ما کلی است و این بحث، خیلی مهم است؛ یعنی این بحث تفریعات خیلی زیادی در ابواب مختلف فقهی دارد، بحث ما اعم از عبادیات است، چه عبادی باشد چه غیر عبادی؛ قاعده ای که ما داریم می گوییم تفصیلی بین عبادی و غیر عبادی ندادیم. گفتیم باید ببینیم امر به چی خورده؟ آیا امر به صدور الفعل من الفاعل تعلق گرفته؟ در خود زکات ممکن است کسی ادعا کند که امر به صدور الفعل من الفاعل تعلق گرفته. گفته: «آتُوا الزَّكَاةَ»^۱ و نگفته «زَكُوا». یا فرموده:

۱. سوره بقره: ۴۳، ۸۳ و ۱۱۰؛ سوره نساء: ۷۷؛ و

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا»^۱. یعنی خود صاحب مال، تطهیر شود. ممکن است در خود زکات حرف دیگری زده شود. اما ما داریم بحث از یک قاعده کلی می‌کنیم. می‌گوییم قاعده کلی این است که اول ببینیم امر در واجبات تکلیفیه، یا در افعال تکلیفی، به چه چیزی تعلق گرفته است؟ اگر امر به صدور الفعل من الفاعل خورده، امر به حیث مصدری خورده است، اگر امر به «ان تفعل» خورده است، اینجا کسی نمی‌تواند نائب بشود. حتی اگر عبادی هم باشد. یعنی چه عبادی باشد یا نباشد امر به «ان تفعل» خورده، اینجا کسی نمی‌تواند نائب بشود. چون حق مولویت اینجا خورده به «أنت تفعله». اما اگر حق به «أَنْ يُفَعَلَ هذا الفعل» خورده، یا «أَنْ يُوْتَى بهذا الفعل»، این فعل اگر عبادی است باید به قصد هذا الأمر انجام شود. فلو جاء به احداً ولو غیر آن کسی که طرف خطاب است، تکلیف، ساقط است.

این حرف ما در حقیقت در پاسخ حرف مرحوم آقای خویی هم هست. چون ایشان در اینجا حرفی دارد که می‌فرماید که اگر کسی طرف خطاب قرار گرفت این ظهورش اقتضا می‌کند که باید خودش انجام بدهد و کسی دیگر انجام ندهد. ما می‌گوییم نه، خطابی که به مکلف خورده باید دید که به چه متعلقی تعلق گرفته است. مکلف موضوع است، بله، اما متعلق خطاب چیست؟ خطاب دو جور است. اگه متعلق خطاب «ان تفعل» است، اینجا اگر این مکلف انجام نداد و اگر کسی دیگر انجام بدهد حتی اگر عبادی هم نباشد، چون متعلق امر، و حق مولویت ادا نشده است تکلیف ساقط نمی‌شود؛ چون متعلق غرض مولا، «أَنْ تُفَعَلَ» بود. اما اگر متعلق غرض مولا «أَنْ يُفَعَلَ هذا الفعل» به قصد امر مولی بود حتی اگر کسی غیر از مخاطب آن را اتیان کرد، تکلیف، ساقط است. فرض کنید مولایی به عبدش گفت «این باغچه دارد خشک می‌شود، آبش بده». حالا ما از این خطاب فهمیدیم که مقصود مولا چیست؟ اینکه باغچه آب داده بشود و لو به قصد امتثال هم باشد. حالا اگر کسی باغچه را آب داد و با قصد امتثال امر مولا هم آب داد؛ چون متعلق امر مولا «أَنْ يُفَعَلَ» بود، اینجا مقصود مولی حاصل شده، پس امر ساقط می‌شود. در این جور کارها، هم توکیل درست است، هم نیابت درست است، هم تبرع؛ یعنی تمام این فروع سه‌گانه‌ای که مرحوم صاحب عروه در این مسأله آورده، در همه‌اش نتیجه‌اش معلوم می‌شود.

پرسشگر: ...

معظم‌له: برای اهلش خیلی کار مشکل نیست؛ یعنی باید دید ظهور خطاب چه اقتضا می‌کند. بله، اینجا این حرف می‌شود مطرح بشود که حالا اگر ما نتوانستیم تشخیص بدهیم که متعلق غرض آیا «أَنْ يُفَعَلَ» است یا «أَنْ يُفَعَلَ»؟ اینجا مقتضای قاعده چیست؟ اینجا می‌توانیم حرف آقای خوئی را بگوییم، بگوییم که ظهور توجه خطاب به مکلف مآ چیست. اگر شک کردیم که متعلق غرض مولی در خطاب تکلیفی‌اش آیا متعلق غرضش «أَنْ يُفَعَلَ المكلف» است یا «أَنْ يُفَعَلَ الفعل» است؟ اگر چنین شکی کردیم اینجا می‌شود گفت که مقتضای ظهور، توجیه خطاب به مکلف معین این است که آنچه مطلوب مولا است «أَنْ تُفَعَلَ أنت» است. اینجا می‌شود چنین ادعایی کرد. منتها این در صورتی است که ما ندانیم و شک داشته باشیم؛ اما اگر نه، خطاب را می‌دانیم که اصلاً مراد از این خطاب «أَنْ يُفَعَلَ الفعل» است. گفتیم در مثل ادای امانت، در مثل ادای دین، یعنی آنجایی که متعلق غرض مولی، «أَنْ يُوْدَى الأمانة و الدين» است. در این گونه موارد

اگر کسی دیگر نیابت کرده، کسی دیگر وکالتاً - البته وکالت که احتیاج به اجازه دارد - یا حالا نیابتاً یا تبرعاً کسی این کار را انجام داد به نظر ما اینجا درست است و قابل قبول.

پرسشگر: ...

معظم له: اگر قصدش این باشد و اگر قرار باشد عقابی در کار باشد، عقاب تجری خواهد بود، عقاب معصیت نمی شود؛ چون معصیتی مرتکب نشده است، خلاف امر مولا را که انجام نداده است و فقط قصدش این بوده که مثلاً امر مولا را امتثال نکند. اینجا اگر قرار باشد عقابی در کار باشد، عقاب تجری است البته اگر قائل به عقاب تجری باشیم که البته استاد شهید صدر قدس الله روحه اینجا قائل به استحقاق عقاب بر تجری هم هست؛ ولی ما گفتیم که نه، دلیلی بر اینکه بر تجری بما هو تجری عقابی باشد وجود ندارد؛ البته اینجا دو حرف است؛ که عقلاً آیا استحقاق عقاب است که ما گفتیم ممکن است کسی بگوید عقلاً اینجا استحقاق عقاب وجود دارد اما شرعاً دلیل بر عدم عقاب داریم. نظر مرحوم شهید صدر هم بیشتر سر مسأله حکم عقل است؛ یعنی عقل ممکن است بگوید که این متجری، خارج از مرز عبودیت شده است؛ خروج از مرز عبودیت استحقاق عقاب دارد عقلاً. اما تفصلاً از سوی شارع این عقاب رفع شده است بنا بر ادله ای که ما در مقام داریم. به هر حال این نسبت به افعال واجبه تکلیفی است. گفتیم ضابطه این است. تا برسیم به افعال واجبه وضعیه که ان شاء الله بعداً بحثش را خواهیم کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين